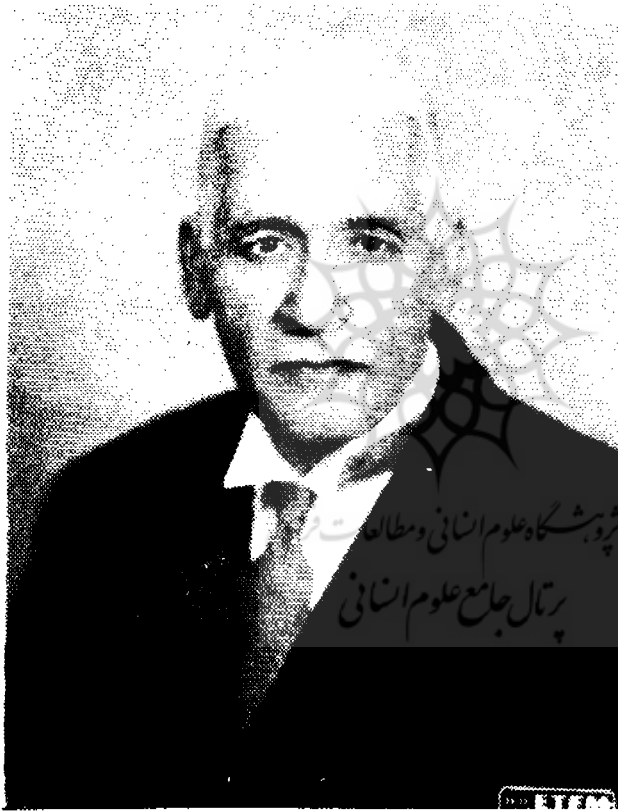


بخش ادبی

تحقیقات و مقالات ادبی

نامه دکتر غنی درباره يك غزل حافظ



چنان که در شماره
پیش نوشتیم شادروان
دانشمند دکتر قاسم غنی
اطلاعات و نظرهای ژرفی
راجع بعصر حافظ و اشعار
او داشت. نسبت به سه غزل
از غزلهای او طی سه نامه
مطالعی بنکارنده نوشته
که انتشار آنرا از لحاظ
تاریخ ادبی سودمند
میدانم. نامه اول با
مقدمه‌ای که لازم بود
در شماره پیش درج شد.
اینک نامه دوم نشر میشود.
برای شرح حال شادروان
دکتر غنی و مقدمه اشاره
شده بشماره پیش رجوع
فرمائید.

این نامه را بمناسبت
غزلی که من باستقبال
از حافظ در مصر گفته و

هنگامیکه هر دو در قاره امریکا بودیم برایش فرستاده بودم نوشته است. مناسب است که
از پیش غزلهای حافظ و خودم را درج و سپس به نامه او پردازم.

فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
اگر چه دریم افتند خلق انجمنی
فروخت یوسف مصری بکمتر بن ثمنی

دویار زیرک و از باده کهن دومنی
من این مقام بدنیا و آخرت ندم
هر آنکه کنج قناعت به گنج دنیا داد

بیا که رونق این کارخانه کم نشود
 زتند باد حوادث نمیتوان دیدن
 بین درآینه جام نقش بندی غیب
 ازین سموم که برطرف بوستان بگذشت
 بصیر کوش تو ای دل که حق را نکند
 مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ

بزهدهمچو نونی با بفسق عمجوسنی
 درین چمن که کلی بوده است با سمنی
 که کس بیاد ندارد چنین عجب فنی
 عجب که بوی کلی هست ورنه نستورنی
 چنین عزیز تکمینی بدست اهرمنی
 کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی؟

در کنار نیل

نظری باوضع ایران و جهان

نیم چو بلبل خواننده مرغ هر چمنی
 فغان که در وطن خویشتم نیارستم
 نه اعتماد که راز درون بکس گویم ،
 کنون که در وطن خویشتم غریب من

که هم نفس چونه بیغم نمیکشم سخنی
 گشم حکایت درد وطن بیغم وطنی !
 نه خود اجازه که رانم سخن در انجمنی !
 غریب نیست بغربت گزیم از وطنی !

بهند رفتم و نکرقت خاطر من انسی
 ندیدم آنجا در باغ بلبلی آزاد ،
 بیباغ وحش، درون قفس، چون بلبل
 شنیده بودم کازاد گشته هند زبند ،

که الفتی نه میان من است و برهمنی .
 نه شاد و نغمه سرا طوطی شکر شکنی .
 کند حکایت آواره گشته از چمنی ! ...
 زلفظ قند که شمرین نمیشود دهنی ! ...

سیک بمصر فرود آمدم کجا دیدم
 «هرم» بدیدم و دیدم که کرده باز روزور
 بمانده کالبد ظالمی بقاب طلا
 زمانه را نه عجب گر یکشور فرعون
 دلم اگر چه زدست زمانه پر خون است

کنار نیل خرامنده زاغی و زغنی .
 بنای لغو کسرا زور بود وزر دو منی !
 ولسی ندارد فلاح بی نسوا کفتی !
 «فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی»
 نمیکشم به «حکیمان» ز درد خود سخنی !

مباش خسته که رنج سفر همه سود است
 بشهر خویش درون هیچکس نداند نیک
 تو تلخ کام مباش از که تلخی ای باید
 بیا دلا بنشینیم ساعتی لب نیل
 چو لاله جام بکیریم و از نشاط شراب
 بیاد مصر کهن وان خزانه زر و سیم
 بسیم و زر نکند التفات اگر داننا
 «بروز واقعه غم با شراب باید گفت
 بشعر حافظ تضمین نمودم این اشعار

اگر سفر دهانت رنج و زحمت و محنتی .
 چها همی گذرد در جهان پرفتنی .
 بکیر جام می تلخ از شکر دهی !
 که چون عروس فروهشته زلف پر شکنی .
 چو گل میان چمن بردریم پیرهتی !
 بیاز ساقی فرخنده باد کهنی !
 زر مذاب ستاند ز دست سیم تنی .
 که اعتماد بکسی نیست در چنین زمینی
 که ضامنی به از اویم نبود و بدسخنی

قاره بهمن، ۱۳۲۸ ه. ش - فوریه ۱۹۵۱ م . دکتر افشار

اول جون ۱۹۵۰ واشنگتن

۱۱ خرداد ۱۳۲۹ هجری شمسی

چهاردهم شعبان ۱۳۶۹ هجری قمری

(بعد از تعارف و عنوان)

مرفومه محبت آمیز بضمیمه غزل شیوا که ای یکی از غزلهای بسیار مؤثر حافظ استقبال شده است زیارت گردید از یاد آوری و اظهار مرحمت کمال تشکر حاصل گردید بطوریکه خاطرتان مستحضراست بقرائن مؤکده از غزلهای دوره پیری خواهی است و با قریب احتمالات در اوائل سال ۷۹۰ هجری یعنی پس از مراجعت امیر تیمور از شیراز (سفر اول) که در غره محرم ۷۹۰ از شیراز بطرف ترکستان رفت و پنج سال بعد دوباره بشیراز آمده خاندان آل مظفر را یکسر نابود کرد و شاه منصور در آن زدو خوردها کشته شد همین

حافظی که قبلا هوس پادشاه مقتدری میکرد که سرانجامی بهرج و مرج و بر آشفتنگی اوضاع بدهد و آرزو میکرد امیر تیمور چنانکه در خراسان و مازندران و هرات آرامشی بوجود آورد در شیراز هم بلکه همان آرامش پیدا شود و باین هوس از فرط دلتنگی از اوضاع میگفت :

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی!

حالا بعد از توجه تیمور در اواخر سال ۷۸۹ قمری بعراق و قتل عام اصفهان و ظلم و بیبایگی ترکان در تمام آن صفحات و تسلط بر شیراز پس از مراجعت او میگوید : از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت - یا مزاج دهر تیه شد درین بلا حافظ . دوره شاه شجاع در فارس دوره آرامش نسبی است پس از مرگ او در ۷۸۶ افراد خاندان آل مظفر در یزد و کرمان و شیراز و اصفهان و ابرقوه و غیره بجان یکدیگر می افتند دائما قتل و کشتار و کور ساختن و هزار بلای دیگرست ضعف حکومت سبب تسلط اهل ربا و نفاق است چندانکه حافظ در بسیاری از غزلهای خود زبان احساسات خود و مردم هم عصر است هوس حکومت قوی و ثابت میکند و در غزل بسیار سوزناکی میگوید :

سینه مال مال در دست ای دریغا مرهمی

دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همدمی

چشم آسایش که دارد از سپهر تیز رو

ساقیا جامی بمن ده تا بیاسایم دمی

ولی متأسفانه آن ترک سمرقندی می آید و برخلاف انتظار اوزمین و آسمان را بناله درمی آورد .

بهر حال بسیار بسیار غزل خوبی سروده آید و حقیقاً لذت بردم و بر طبع و قاد آفرین گفتم. رند گانی ما مردم بیچاره ایران همیشه بر نلای مختلف همینها بوده و هست...

خوشا بحال شما که حکم کواکب سباز را پیدا کرده هر روز در افق طالع مشوید امیدوارم مسافرت بکانادا و کالیفرنیا خوش بگذرد. سوال فرموده اید که اگر جاهای دیدنی دیگر بنظرم بیاید عرض کنم. حضرت عالی سفرهای مفصل فرموده و تقریباً همه جاهای دیدنی را دیده اید حال آنکه عزم (گراندکانیون) و (بوسمیسی پارک) و (سدهوور) را دارید بنده بطور فهرست جاهائی را که دیدنیست اسم میبرم

در (گراندکانیون) **Dr. H. C. Bryant** را ملاقات فرمائید رئیس اینجاست و مردم متخصصی در موضوع نژاد سرخ بوستان است بنده از ملاقات و مصاحبه او چهار سال پیش بسیار استفاده کرده ام و باسرها عادات و اخلاق آنجا بوسیله او آشناسیده ام. سجاری (اریزونا) هم اضافه بر (گراندکانیون) که از عجائب طبیعت است دیدنیست. قسمت غربی کانادا وصل به **Glacier National Park** است و دنباله همان صفا و لطافت طبیعی است امیدوارم همه جا خوش بگذرد ...

از ادا تمند سمیمی قاسم غنی

یادآوری رایج بافتخاب شیرپای صفری و ده

در پایان مقاله ها گاهی چند سطر خالی میماند مانند همینجا . برای اینکه از آنجای سفید استفاده شود اشعاری بر گزیده میشود. در انتخاب آن اشعار نیز دقتی مینمائیم . چون این کار تا کنون بوسیله سردبیر انجام شده، بجز یک مورد که در زیر ذکر میشود . خوب بود آنرا هم خوانندگان از او میدانند .

در شماره ۲۱ و صفحه ۱۳۷ بعلمت مسافرت من هنگام چاپ آخرین صفحات مجله سه شعر (که گوینده آن نیز معلوم نیست) مصحح مجله بدون دقت کافی و عجله ای که در کار بوده گنجانیده است . گذشته از اینکه اشعار مطابق سلیقه من نیست اصلاً بنظرم در مصرع دوم کلمه (شبی) غلط استعمال شده است . ایرادی بمصحح نیز نیست زیرا باحسن نیت تصور نموده که حتماً باید آن گوشه سفید سیاه شود و فرصتی نبوده که انتخاب صحیحی بنماید . ناچارم این توضیحات را بدهم تا تصور نشود از طرف سردبیر یا هیئت نویسندگان مجله چنین انتخابی شده است . میتوان مقاله مفصلی را هر چند انشاء آن خوب نبوده ولی مطالبش سودمند باشد درج نمود ، اما شعر بد را نمیتوان بعنوان شعر برگزیده چاپ کرد .

شرکت سهامی مطبوعاتی آینده (بقیه از صفحه ۳۶۰)

با اینکه شرکت اکنون احتیاجی به ازدیاد سرمایه ندارد با وجود این میل دارد که بر شماره شریکان خود بیفزاید. عدم احتیاج پول از این لحاظ است که از یکطرف مخارج اولیه کارما در نهایت گشایش با سرمایه کنونی تامین شده و پس از این هم امور جاری اداره مجله با عایدات خودش میگردد و در صورت احتیاج بکمک هم موقوفات دکتر افشار طبق ماده ۳۲ از وقف نامه کمک لازم را بآن خواهد نمود چنان که تاکنون هم متجاوز از هفت ماه است که مبلغ دویست هزار ریال برای بخریان انداختن چرخهای کار دربدو امر شرکت و ام داده است که شرکت با پرداخت فرع بزودی بموقوفات مسترد خواهد داشت. البته اگر این قرض از طرف خود من بشرکت داده شده بود فرعی مطالبه نمیشد اما چون از طرف موقوفات است و من متولی آن هستم شرط امانت آنست که طبق شرط مندرج در وقفنامه حساب شود، ولی با کمترین نرخ بانکی که شرکت بی دادن وثیقه میتواند در خارج تهیه کند. باید گفته شود که چون مصادف با احتیاج بیول تغییراتی در هیئت مدیره و دارندگان امضاء داده شده بود که به ثبت رسانیدن آن طول کشید برای اینکه در خرید کاغذ و پرداخت «سرقفلی» محل دفتر که فوری بود تاخیری روی ندهد این وام از طرف موقوفات داده شد نه اینکه کم بودن سرمایه موجب شده باشد. اضافه کنم همین پیش آمدم ناشی از همان درد عمومی اجتماعی ایران است که (کار جمعی بخوبی کار فردی پیش نمیرود).

شاید پرسند اگر احتیاج به پول ندارید چرا میخواهید بشرکاء بیفزائید. باید توضیح بدهم:

ازهر سو مارا در زندگی نوئینی که بمجله داده شده آفرین و شاد باش میکنید و به ادامه آن تشویق میکنند. افکار عمومی بدوره تازه مجله خیلی شاد و راضی بنظر میرسد. گرچه دیدن این احساسات پاك مایه امیدوار است، اما ادامه انتشار مجله بسته باینست که شماره بیشتری خواننده و مشترك داشته باشد تا هم هزینه آنرا تامین نماید که از لحاظ مادی و اداری در زحمت نباشد و هم اثری که باید در جامعه داشته باشد بکند، که این پاداش معنوی خدمات کارکنان و نویسندگان آن خواهد بود. اکنون هم امید است که شرکت مجله ضرر نکند... ولی اگر چنین باشد سبب این است که شخص نکارنده این سطور روزی دهالی دوازده ساعت و کمتر از یکان صرف کار مجله چه نوشتن و چه خواندن مقالات دیگران و چه امور دیگر آن میکنم همانگونه که سایر نویسندگان و اداره کنندگان شرکت نیز از رئیس و مدیر عامل بلاعوض کار میکنند.

ولی این وضع همیشه قابل ادامه نیست. از شرکاء شرکت نمیتوان خواست که در سورن ضرر ادامه دهند.

همه این کارها در حال عادی میباشد حقوق و دستمزد داشته باشد که بعمای چند هزار تومان بالغ میکردید.

تنها هزینه‌ای که اکنون ما داریم پول کاغذ و چاپ و کلیشه و کرایه برق و تلفون و حقوق کارمندان دفتر است که مجموع اینها از پنج يك هزینه‌ای که میبایست بشود اگر همه حق الزحمه می‌گرفتیم نمی‌گذرد. این شاید تنها شرکتهای که تا این اندازه منافع و مصالح شرکاء را حفظ میکنند و از طرف دیگر پشتوانه و پشتیبانی محکمی نیز از يك بنگاه و قفی دارد که او را در مواقع لزوم یاری مینماید.

پس علت احتیاجی که با افزایش شرکاء داریم از نظر معنویست نه مادی، باین معنی که میخواهیم اشخاص بیشتری «معنی‌دار» و «معنی‌شناس» از لحاظ مادی نیز در شرکت ما داخل و ذی‌نفع باشند تا نگذارند روزی چرخهای آن بخوابد؛ با کمک عده‌ای که بامور فرهنگ و اجتماع و وطن حقیقتاً علاقه دارند - نه آنها که لاف میزنند و گزاف میگویند - این کار اجتماعی و فرهنگی را انجام دهیم.

من که اکنون عمده بار را بدوش گرفته‌ام آبی آسوده نیستم و خسته شده‌ام؛ سال و حال من هم بیش از این اقتضاندارد زیرا بار بمانم وله شوم زیرا ممکن است اگر زنده بمانم باز خدمتی انجام دهم ...

باور بفروید همه این زحمات را سهل می‌شمرم ... اگر مردن نبود در میانه! باید با افزودن قوای تازه‌تر و جوانتری به کاری که در پیش است نیرو داد.

امیدوارم در میان استادان دانشگاه و مهندسين و کارمندان بازنشسته یا ایستاده دولت و هر کس بکشور علاقه دارد آغوش گشاده این مجله را استقبال کرده بما بپیوندند. در صورت زیاد شدن سرمایه معنوی و مادی چاپخانه‌ای نیز برای شرکت تهیه و شروع به ترجمه و تالیف و چاپ کتب هم خواهیم نمود و مجله را نیز ماهی دو شماره مرتب منتشر توانیم کرد.

با اینکه سهام هر مؤسس پنجاه هزار ریال است برای سهولت کار کسانی که نتوانند این مبلغ را یکجا نقد بپردازند تسهیلاتی قائل شده‌ایم: سی هزار ریال نقد و بیست هزار ریال با قسط ده ماهه. کسانی که مایل بشرکت هستند باینجانب یا یکی از آقایان هیئت مدیره یا رئیس شورا یا بازرس دیگر شرکت تماس بگیرند تا ترتیب آن داده شود. با داشتن پنجاه هزار ریال سهم هر صاحب سهمی جزو مؤسسان و شورا است و همیشه در تمام امور شرکت و مجله صاحب نظر و رای است. بطور قطع نه تنها کسانی که شرکت میکنند ضرر ندارند بلکه امید است در سال آینده تومانی تومان یعنی صدی صد سود مادی داشته باشند، گذشته از منافع معنوی، بشرط آنکه عناصر فعالی بما بپیوندند و نگذارند هزینه‌های تازه‌ای تحمیل شود، چنانکه اکنون نیست، بلکه خود در اداره امور آن شرکت کنند مانند

دکتر دوستانه، بنگاه نیکوکاری، همانطور که ما میکنیم.

آنچه در باره شرکت سهامی مطبوعاتی آینده نگاشتم بعنوان يك مقاله آزاد بود نه از طرف شرکت که امورات آن با هیئت مدیره آنست. من در اثر کار زیاد مجله و موقوفات بی اندازه خسته شده و نیازمند بمداوا و استراحت دراز هستم و نمیتوانم ازین پس مدیریت مسئول و سر دبیری مجله را عهده دار باشم. قبل از انتشار این شماره استعفاي خود را ازین دو سمت و همچنین از بازرسی در شرکت تقدیم هیئت عمومی شرکت نموده‌ام چون شرکت بازرسی دیگر هم دارد و من در ایران نخواهم بود که بتوانم ایفاوظیفه کنم این استعفانیز ضروری و هم بی اشکال است، اما بدیهی است هر کجا باشم مانند گذشته يك خدمتگزار صديق و جدی «آینده» خواهم بود و حاضریم تا میزان يك سوم بلکه نصف مطالب هر شماره را بنویسم. اما با نبودن من در ایران داشتن مسئولیت سیاسی کلیه مندرجات مجله غیر منطقی میباشد. البته من همیشه اخلاقاً خود را مسئول نوشته‌های خود میدانم.

من از کودکی طبعی آزاده داشته‌ام. سالها در کشور آزادی مانند سویس زندگی کردم و در دارالعلوم آزادی مانند دانشگاه لوزان تحصیل کرده، آزاد فکر نموده و آزادچیز نوشته‌ام. رابطه نزدیک و استواری نیز میان مغز من و دل من است. من نمیتوانم خلاف آنچه‌دا دلم میخواهد و عقلم میبسنددیکتم و معتقدم وجود ناقصی به از عدم است. امیدوارم شرکت بتواند اشخاص اقتضا شناس و مصلحت اندیشی را بجای من انتخاب کند که انتشار مجله از هیچ جهت به تمویق نیفتد.

با این شماره هر گاه پشت جلد را هم حساب کنیم ۴۲۸ صفحه منتشر شده است. در دو شماره اول بیش از نصف آنرا نوشته بودم. در دو شماره بعد نزدیک به دو سوم، و این دو شماره که اکنون منتشر میشود سه چهارم آن را من تهیه کرده‌ام. رویهمرفته در این شش شماره که از دوره چهارم منتشر شده ۴۲۸ صفحه است فقط ۱۶۰ صفحه آنرا دیگران نوشته‌اند. من این کار را بناچار کرده‌ام زیرا بتدرکافی مقاله که پسندخوانندگان باشد نرسیده بود. امروز جرائد و مجلات بمقالات نویسنده‌گان پول میدهند.

مجله آینده چنین بودجه‌ای ندارد. این مطالب را لازم بود بنویسم تا اگر کسانی با ادامه این مجله در سالهای بعد علاقه دارند و ایران هم بچنین نامه‌ای نیاز دارد به آن کمک کنند. خوشوقتیم که، وعده‌ای‌دا که داده بودم تا کتون وفا شده و آن این بود که امیدوار بودم نخستین شماره دوره چهارم از هر يك از چهل شماره دورهای پیش بهتر باشد و هر شماره بعد هم از شماره پیش خوبتر.

چون اینجانب از این پس بکسار مجله آینده مداخله نمیکنم کسانی که راجع بمقالات و اشعار اقتراحات و مسابقه‌ها که مربوط بموقوفات من است و بجای خود باقیست کاری با من دارند بوسیله صندوق پست شماره ۲۵ مکاتبه فرمایند. و کارهای مربوط بمجله را مطلقاً بمن رجوع فرمایند که چون در ایران نخواهم بود موجب تاخیر میشود.

دکتر افشار